

روندهای متحول در روابط روسیه و ایالات متحده آمریکا (مذاکره و همکاری، رقابت و تعارض)

رضا سیمبر^۱

مهدی هدایتی شهیدانی^۲

روابط ایالات متحده با کشور روسیه تابعی است از ملاحظات گسترده بین‌المللی که در تاریخ روابط خارجی این دو کشور ریشه دوانیده است. پس از پایان جنگ سرد، روابط این دو بازیگر از سطح دو ابرقدرت هم‌تراز به معادله قدرت برتر و قدرت بزرگ تغییر مفهوم و ماهیت داده است. این در حالی است که همچنان ایستارهای دوران جنگ سرد بر موضوعات و مفاهیم مورد نظر دوجانبه سایه افکنده و در نتیجه این ذهنیت و وجود واقعیت‌های موجود در توانایی‌های متفاوت دو طرف، رویکردهای تعاملی پساجنگ سرد، تابعی از تلفیق راهبردهای قدیمی و روش‌های نوین دیپلماسی شده است. در این مقاله تلاش گردیده است با استفاده از نگرش واقع‌گرایی تدافعی و موازنه تهدید به عنوان اصل اساسی این نگرش به تفسیر چگونگی فهم چنین بازیگرانی از یکدیگر نایل آئیم. همچنین در این پژوهش رقابت و همکاری مبتنی بر مذاکره و تعارض منافع قابلیت تفسیر را خواهند داشت.

واژگان کلیدی: ایالات متحده، روسیه، رقابت، همکاری، مذاکره و تعارض.

Email: rezasimbar@ hotmail.com

^۱. نویسنده مسئول، استاد دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

^۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه فدرال کازان، کازان، روسیه.

Email: mehdi.hedayati88@ gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۱۸

مقدمه

امروزه شناخت و بررسی نشانه‌های بین‌المللی و تحلیل تحولات منطقه‌ای، مبتنی بر تجزیه و تفسیر کنش قدرت‌های بزرگ ساختار بین‌الملل می‌باشد. در ساختار کنونی نظام بین‌الملل، نشانه‌هایی از رقابت، تعارض، رویارویی و همکاری میان قدرت‌های بزرگ مشاهده می‌شود. در دوره جنگ سرد نیز هرگونه رقابت بین قدرت‌های بزرگ ساختار دوقطبی، براساس قواعد و شیوه تعامل قابل پیش‌بینی صورت می‌پذیرفت. در آن وضعیت قدرت‌های بزرگ به موازات رقابت در ساختار دو قطبی بین‌المللی به مشارکت در حل بحران‌های منطقه‌ای مبادرت می‌نمودند. به طور مثال در هنگام حمله نظامی صدام به ایران در سال ۱۳۵۹، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در حالی که در مسئله افغانستان دچار مناقشه و تعارض گسترده شده بودند، اما اقدام به حمایت از صدام و مقابله با جمهوری اسلامی ایران نمودند. در آن دوره به موازات رقابت‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک میان دو ابرقدرت، مقابله با بازیگران رادیکال که به هیچ کدام از دو ابرقدرت اظهار تمایل و وابستگی نشان نمی‌دادند در زمره موارد قابل همکاری دوجانبه طرفین واقع گردید. آنها ضرورت کنترل منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را از طریق موازنه قدرت منطقه‌ای و نیز متعادل‌سازی جهت‌گیری‌های آن، از طریق حمایت از ادعاهای صدام پیگیری نمودند.

پس از پایان جنگ سرد و تبدیل ایالات متحده به قدرت برتر در ساختار بین‌المللی، روابط این کشور با روسیه که میراث‌دار کشور شورواها گردیده بود، تابعی از بازنگری در تعاریف از قدرت بزرگ شد. در دوران ۷۰ سال جنگ سرد به‌رغم قدرت‌یابی موقتی چین در دو دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی، ژاپن و آلمان در دهه ۷۰ میلادی (به لحاظ اقتصادی) و همگرایی اروپا، اندیشمندان سیاسی نظام بین‌الملل را همچنان شامل دو ابرقدرت و چند قدرت بزرگ می‌دانستند (بوزان، ۱۳۸۹: ۷۴). اما با پایان جنگ سرد این تقسیم بندی صورت دیگری پذیرفت. قدرت در دهه پایانی قرن بیستم دچار تقسیم بسیار فراوانی گشته بود؛ به طوری که به هر نحو ممکن ایده قطبیت را از بین برده و آمریکا موقعیت منحصر به فردی یافت. این موضوع در روابط این کشور با سایر بازیگران و موضوعات بین‌المللی قابل مشاهده بود.

پس از پایان جنگ سرد آنچه که روابط آمریکا و روسیه را تحت تاثیر قرار داده است، توزیع آشکار و پراکنده قدرت در سطوح مختلف ساختار بین‌المللی بود. یکی از مشکلات ناشی از این وضعیت عبارت بود از این که آمریکا چه رفتار و الگوهایی را باید برای به نظم درآوردن این

روابط به کار گیرد؟ در واقع، با قدرت بزرگی چون روسیه در کجا و چگونه باید برخورد کرد؟ واضح است، رفتار آمریکا برای سر و سامان دادن به این روابط، تلاشی است برای سرپوش نهادن بر این گفته استفان والت^۱ که تداوم وضعیت موجود دنیای پس از جنگ سرد را به یک دنیای چند قطبی تعبیر نمود؛ البته این موضوع با کارویژه‌ها و الگوهای رفتاری آمریکا در تضاد بود. رفتار آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد با روسیه را می‌توان دارای نشانه‌هایی از تلاش آمریکا برای جلوگیری از تبدیل روسیه از یک قدرت بزرگ به یک رقیب جدی تفسیر نمود (Craig Nation, 2012: 2).

در این مقاله سعی خواهد شد تا ضمن پاسخگویی به سوالات مطرح شده، با استفاده از نظریه واقع‌گرایی تدافعی^۲ استفان والت و تاکید وی بر اصل موازنه تهدید^۳ رقبا در صحنه رقابت‌های بین‌المللی، روابط میان آمریکا و روسیه، مورد بررسی قرار گیرد. در نگاه والت، صرف توجه به قدرت و میزان آن به عنوان یک تهدید در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه آنچه که تحت تاثیر تصورات ذهنی و برداشتهای بازیگران نسبت به یکدیگر، ایفای نقش می‌کند به عنوان تهدید شناخته می‌شود. همچنین در این نگرش به هنگام مطالعه رفتار دو بازیگر، ضمن عدم توجه به ایستارهای ایدئولوژیک، سیاست موازنه زمانی به کار گرفته می‌شود که دو بازیگر در مقابل یک تهدید مشترک به اتخاذ ائتلاف روی می‌آورند؛ والت، سیاست همراهی^۴ را در چنین شرایطی معرفی می‌نماید (Walt, 1985: 5-13).

در نگاه واقع‌گرایی تدافعی، تعارضات موجود در نظام بین‌الملل ((خوش خیم)) و به معنای آن می‌باشد که واکنش ایجاد می‌شود به یک تهدید تهاجمی نبوده، بلکه پاسخی بازدارنده در راستای ایجاد موازنه و بازداشتن رقیب و تامین امنیت مطلوب خواهد بود. در نگاه والت دولت‌ها در برابر هر قدرتی موازنه ایجاد نمی‌کنند، بلکه موازنه در برابر دولت‌هایی صورت می‌گیرد که قدرت آنها از منظر دولت ایجاد کننده موازنه، تهدیدکننده نیز باشد. سه موضوع در این ارتباط مورد ملاحظه قرار گرفته است؛ مجاورت (نزدیکی جغرافیایی)، قابلیت‌های تهاجمی و نیات. والت معتقد است، اگرچه همکاری نیز در پاره‌ای موارد خطرانی به دنبال

¹. Stephan Walt

². Defensive Realism

³. Balance of Threat

⁴. Bandwagon

دارد، اما رقابت، خطرات بیشتری به دنبال خواهد داشت؛ زیرا که پیامدهای مسابقه تسلیحاتی و جنگ پس از باخت، بقا و موجودیت بازیگر را تهدید می‌کند (اسدی، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

تعاملات روسی-آمریکایی: اثرپذیری از فضای جنگ سرد

۱. سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۲۰۰۰: تداوم الگوی مهار (عدم تقابل - عدم نیاز به همکاری)

پرهیز آمریکا و شوروی سابق در دوره جنگ سرد از منازعات ویرانگر دوجانبه و رویکرد آنها به انواع همکاری‌ها از جمله ضمنی^۱، نامتقارن^۲ و کامل^۳ منجر گردیده بود تا همگان یک همکاری تکاملی را در صحنه روابط بین الملل انتظار بکشند. این در حالی است که سیاست خارجی آمریکا در بخش اعظم این سال‌ها نسبت به ابرقدرت شرق مبتنی بر مهار و تقابل بود. این نوع نگاه منجر گردیده بود تا هر دو بازیگر ضمن اینکه در بسیاری از موارد بین‌المللی با هم در رقابت بودند ولی به نوع محسوسی دارای اشتراک منافع نیز می‌شدند. به طور مثال در مدیریت بحران‌ها، ابرقدرت‌ها همواره به همکاری ضمنی می‌پرداختند. همان طور که در مقدمه بحث اشاره شد، نمونه بارز این همکاری در طول جنگ صدام علیه ایران به وضوح مشاهده شده است.

قواعد این بازی بدین صورت بود که دو ابرقدرت سعی کردند تا ضمن محدود نمودن اهداف رقیب، همواره از تجاوز به منافع حیاتی یکدیگر خودداری کنند و تلاش نمایند تا از بسته شدن راه‌های ارتباطی متقابل جلوگیری نمایند. نیکسون در کتاب خود با عنوان " ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ " به موارد مهمی از چگونگی تداوم بازی با روس‌ها توسط آمریکایی اشاره نموده است. البته این کتاب در اوایل دهه ۸۰ میلادی نگاشته شده است، ولی مطالب مهمی از نحوه تعامل غرب با شرق را در دوره جنگ سرد نشان می‌دهد. وی در نوشتار خود، نیاز آمریکا را در مواجهه با اتحاد جماهیر شوروی، سیاست جامع مبتنی بر بازدارندگی، رقابت و مذاکره بر می‌شمارد. وی دستیابی به مذاکره را اصلی لازم جهت جلوگیری از تبدیل اختلاف‌های دو طرف به منازعات مسلحانه می‌داند. در این نگرش، استراتژی مذاکره،

^۱ . Tacit Co-operation

^۲ . Asymmetrical Cooperation

^۳ . Fully Cooperation

مبنتی بر شناخت زمینه‌های قابل توافق و غیرقابل توافق می‌باشد. در عین حال وی اولویت‌های توافق با بلوک شرق را در موارد زیر عنوان می‌دارد:

۱. تدبیر برای کاهش وقوع تنازعات منطقه‌ای؛

۲. دستیابی به راه‌های تثبیت و توازن هسته‌ای و جلوگیری از تکثیر سلاح‌های اتمی؛

۳. چگونگی حل مناقشات در مناطق مختلف ژئوپلیتیک؛

۴. افزایش روابط در حوزه‌های تجاری و فرهنگی (نیکسون، ۱۳۸۵: ۶۶).

نیکسون بر این باور بود که هیچگاه نباید روس‌ها را کوچک شمرد، بلکه به عنوان یک دشمن قوی و باارزش می‌بایست به آنها احترام نهاد. وی در تاکید بر این نگاه خود می‌گوید، "احترام بین دوستان مهم است و بین دشمنان بالقوه در عصر هسته‌ای واجب" (نیکسون، همان: ۲۹). از آنجایی که کتاب وی در سال‌های پایانی منتهی به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نگاشته شده بود و گورباچف نیز در سطوح داخلی مشغول اعمال اصلاحات سه‌گانه خویش بود، نیکسون به دوره پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان مرحله خطرناکی برای سیاست خارجی آمریکا اشاره نموده است و پایان رقابت میان دو ابرقدرت را همچنان متداوم ارزیابی کرده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آنچه که در سیاست خارجی ایالات متحده مشاهده می‌شود، انعکاس نشانه‌های تداوم رقابت و همکاری در ارتباط با روسیه می‌باشد.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان دوره دو قطبی در نظام بین‌الملل، پرسش‌های زیادی پیرامون آینده روابط واشنگتن و مسکو مطرح می‌شد. گمانه‌زنی‌ها از یک سو پایان رقابت میان دو ابرقدرت را به مثابه کاهش منازعات منطقه‌ای برآورد می‌نمودند و نیز از سویی دیگر مهم‌ترین دغدغه این عصر را چگونگی مواجهه با منازعات منطقه‌ای ریشه‌دار و بی‌ثباتی ناشی از آن بر می‌شمردند. هر دو این دغدغه‌ها ریشه در چگونگی ارتباط میان قدرت‌های جهانی داشت.

پایان جنگ سرد، الگوی همکاری جنگ سرد را نیز مورد تردید قرار داده بود. این امر نیز ریشه در چند واقعیت داشت؛ نخست آنکه، معنای ابرقدرت و قدرت بزرگ در راستای تقسیم منابع قدرت دچار دگرگونی شده بود. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با تنزل جایگاه روسیه از یک ابرقدرت به قدرت منطقه‌ای، کارویژه‌ها و مسئولیت‌های بین‌المللی نیز

دچار تغییر فاحشی گردیدند. البته در تفاوت میان یک قدرت بزرگ و یک قدرت منطقه‌ای باری بوزان^۱ تعبیری این‌گونه دارد:

"آنچه قدرت‌های بزرگ را از قدرت‌های صرفاً منطقه‌ای متمایز می‌سازد این است که سایر کشورها و نیز قدرت‌های منطقه‌ای در زمینه توزیع قدرت در زمان حال و آینده نزدیک، بر اساس محاسبات در سطح نظام به قدرت‌های بزرگ پاسخ می‌دهند. این موضوع غالباً بر این نکته دلالت دارد که در محاسبات سایر قدرت‌های عمده به‌گونه‌ای با یک قدرت بزرگ رفتار می‌شود که گویی توان اقتصادی، نظامی و سیاسی بالقوه‌ای دارد که در کوتاه مدت یا میان مدت می‌تواند جایگاه ابرقدرتی را به خود اختصاص دهد. یک کشور ممکن است با بهره‌برداری موفقیت‌آمیز از توان بالقوه و بالفعل خود بتواند به جایگاه قدرت بزرگ دست یابد" (بوزان، همان: ۹۴).

دومین نکته ریشه‌های تردید در الگوهای همکاری جویانه جنگ سرد در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این بود که آمریکایی‌ها در پردازش به موضوعات بین‌المللی آرا و نظرات نه تنها متحدان خود را لحاظ نمی‌کردند، بلکه رجوع به دیدگاه‌های مسکو، درباره چگونگی مواجهه با بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای، را نیز بی‌مورد می‌دانستند. در واقع، موقعیت منحصر به فردی که در سال‌های جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی را قادر ساخته بود تا بتواند در موضوعات و تنازعات منطقه‌ای ایفای قدرت نموده و به تعیین قواعد مداخله ابرقدرت‌ها نیز کمک شایانی نماید، از بین رفته است و روسیه در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی نیازمند کمک‌های اقتصادی غرب شده بود. در حالی که اتحاد جماهیر شوروی خود در تعیین حدود و شدت تنازعات بین‌المللی و منطقه‌ای نقش اصلی را بر عهده داشت، اما این بار بیم آن می‌رفت که اکنون در قلمرو خود روس‌ها این منازعات بروز و ظهور یابند. در این دوره - سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - مسکو دیگر یک بازیگر رقیب و همسان برای آمریکایی‌ها تلقی نمی‌گردید و در منازعات منطقه‌ای نیز شریک مناسبی برای مواجهه و همیاری ایالات متحده بود.

^۱. Barry Buzan

۱.۱. مناطق و تعارضات: مرحله اول

دوران ریاست جمهوری بوریس یتسین که با خوش‌بینی نسبت به غرب آغاز شد به واسطه دلایلی همچون تداوم بحران اقتصادی داخلی و به ویژه بحران مالی سال ۱۹۸۸، بحران کوزوو و مهم‌تر از آن مسئله گسترش ناتو به شرق با تشدید بدگمانی نسبت به غرب خاتمه یافت. در این دوره دو تیم کاملاً متفاوت، سیاست خارجی این کشور را به پیش می‌بردند. ابتدا آندره کوزیروف^۱، این مسئولیت را برعهده داشت و تلاش فراوانی نمود تا روسیه را به غرب نزدیک نماید. آنچه تحت عنوان بین‌الملل‌گرایی و آتلانتیک‌گرایی در سیاست خارجی روسیه یاد می‌شود در این دوره قابل مشاهده می‌باشد، اما وی از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ که این مسئولیت را واگذار نمود، تا حدودی از غرب‌گرایی مفرط خود کاسته بود. فشارهای اقتصادی که به نوعی از سوی غرب به روسیه وارد می‌شد به همراه فشارهای داخلی شدید که مخالف وابستگی مفرط این کشور به غرب بودند در این تغییر نگرش نقش اصلی را ایفا نمود. همه این عوامل منجر به شکست سیاست خارجی روسیه با عنوان «دکترین همبستگی دمکراتیک» گردید (کریمی، ۱۳۸۴: ۱۲۵).

با روی کار آمدن یوگنی پریماکف به عنوان وزیر امور خارجه و سپس نخست وزیر به تدریج ادبیات روس‌ها در مناقشات بین‌المللی و مواجهه سیاسی با آمریکایی‌ها به گونه‌ای کنترل شده، از حالت تدافعی خارج می‌شد. روس‌ها در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی که نمی‌توانستند به بی‌توجهی آمریکایی در حل مسایلی همچون پاناما و عراق معترض باشند، به تدریج با تکیه بر دیدگاه‌های اوراسیاگرایانه پریماکف عرصه را برای ورود دوباره به فضای بین‌الملل مساعد دیدند. در این سال‌ها موافقت سران ناتو با عضویت کشورهای چک، مجارستان و لهستان (۱۹۹۷) که در گذشته از اقرار بلوک شرق به شمار می‌رفتند در درون سازمان آتلانتیک شمالی ناتو، نگاه روس‌ها را جهت تعامل سازنده با غرب دچار تغییر نمود. این در حالی بود که از یک سو، سایه سنگین اصلاحیه جکسون-وندیک^۲ بر روابط اقتصادی

^۱. Andrey Kozyrev

^۲. اصلاحیه جکسون-وندیک در سال ۱۹۷۴ در آمریکا تصویب شده بود که روابط تجاری-اقتصادی این کشور با روسیه را به مشکل مهاجرت یهودیان از اتحاد جماهیر شوروی مرتبط می‌ساخت. در حال حاضر این اصلاحیه در مورد کشورهای جانشین حقوقی اتحاد جماهیر شوروی ظاهراً معتبر است (خبرگزاری ریانووستی).

روسیه با غرب به ویژه آمریکا احساس می‌گردید و از سوی دیگر هر روز بر روند افزایش تضاد منافع روس‌ها با آمریکایی‌ها در قفقاز جنوبی افزوده می‌شد.

از سوی دیگر بازی میان آمریکا و روسیه در حوزه جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی و قفقاز جنوبی بر مدار الگوی جنگ سرد، یعنی بازی با حاصل جمع صفر که برد یکی شکست دیگری دانسته می‌شد، شکل گرفته بود. این مطلب بدان دلیل بود که چون روس‌ها همچون سال‌های جنگ سرد خواهان ادامه گسترش نفوذ خود در منطقه بودند و رهبران این کشور، قفقاز جنوبی را بخشی از «خارج نزدیک» و در حوزه منافع امنیتی خود می‌دانستند (Charap & Troitsky, 2011: 20-23). این تفکر حداکثرسازی ظرفیت‌های حضور در منطقه مورد نظر و نیز مقابله با نفوذ غرب در این منطقه را منجر شد. آمریکا بر اساس نظریه «قلب زمین» مکیندر بر وجود منابع عظیم انرژی همچون نفت و گاز و نیز بازار گسترده جهت فروش محصولات خود که از ابتدایی‌ترین اهداف حضور آنها در این منطقه می‌باشد، واقف بودند. با بروز خلا قدرت در این منطقه همچون سایر مناطق اقماری شوروی پس از فروپاشی، بهترین فرصت برای آنان جهت حضور در قفقاز فراهم آمد. ایالات متحده تداوم حضور خویش در منطقه مورد نظر را از طریق سه راهبرد بی‌ثبات‌سازی، مهار و توازن قوا دنبال نموده است (لطفیان، ۱۳۸۷: ۱۶۷-۱۶۸). آنچه که این وضعیت را به مقابله فرا می‌خواند، تصویب سند «تدبیر سیاست خارجی روسیه» در ۱۹۹۴ بود که از آن به دکتترین مونروئه روسی یاد می‌شود. در آن سند به روسیه به عنوان یک ابر قدرت منطقه‌ای، یک قدرت بزرگ جهانی و یک ابر قدرت هسته‌ای اشاره شده است که از ظرفیت لازم جهت حضور در مناطق نفوذ سنتی برخوردار است. در واکنش به محتوای این سند روسی، بیل کلینتون در دوره ریاست جمهوری خویش اعلام نمود که حضور روسیه در کشوری دیگر منوط به موافقت آن کشور ثانی و رعایت مقررات حقوق بین‌الملل است. در این ارتباط آمریکا سیاست مهار و تضعیف مسکو در منطقه مورد نظر را از طریق تقویت موقعیت مستقل سه کشور اوکراین، ازبکستان و قزاقستان و همچنین فشار به بلاروس - به عنوان شریک جدایی‌ناپذیر روس‌ها - افزایش حضور دیپلماتیک در موضوع قره‌باغ و تداوم رایزنی‌ها برای تامین منافع شرکت‌های نفتی آمریکا در حوزه دریای خزر دنبال می‌نمود. همچنین تشکیل گروهی موسوم به گوام با عضویت کشورهای گرجستان، اکراین، جمهوری آذربایجان،

مولداوی و نیز پیوستن ازبکستان بدان از جمله اقدامات کنترلی و تحدیدی آمریکا نسبت به روسیه در سال ۱۹۹۸ می‌باشد.

موارد ذکر شده بیانگر این چارچوب هستند که در فضای به وجود آمده پس از جنگ سرد، روسیه که با انبوهی از مشکلات و تهدیدهای به‌جا مانده از دوران فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مواجه گردیده بود، سعی داشت تا از طریق افزایش «امنیت نسبی» خود از طریق همکاری و سپس حضور فعال در مناسبات بین‌المللی، دستیابی به اهداف مدنظر را تداوم بخشد.

در فضای نظری نیز واقع‌گرایی تدافعی به طور اساسی، سیاست خارجی کشورها و جهت‌گیری‌های آنها را پاسخ به تهدیدها می‌داند. در راستای این نظریه ادغام یک کشور در نظام سیاسی-امنیتی منطقه‌ای موجب پیگیری یک انتخاب عقلانی از سوی آن بازیگر می‌گردد. تلاش روس‌ها برای نزدیکی هرچه بیشتر به غرب در دوران پس از جنگ سرد در این چارچوب قابل بررسی است. در نگاه واقع‌گرایی تدافعی، دولت‌ها تنها افزایش امنیت را خواهند، از این رو، حضور آنها در خارج از مرزهای ملی فقط در شرایط وجود ناامنی صورت می‌گیرد. در چنین فضایی، تلاش روس‌ها برای پذیرش در جهان غرب در وهله اول، کسب همکاری بیشتر جهت نیل به حداکثرسازی مطلوبیت‌ها و در مرحله دوم با حضور ایالات متحده در قفقاز و سایر مناطق مورد ادعای روس‌ها و نیز گسترش ناتو به شرق اروپا، افزایش ضریب امنیتی در ژئوپلیتیک نفوذ تعبیر می‌گردد. از سوی دیگر، راهبرد غرب که در نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی در راستای کاهش پرستیژ بین‌المللی روسیه دنبال می‌گردید، منجر به تغییر نگرش نخبگان روسی در دهه ۹۰ میلادی نسبت به آنان و در نهایت مقدمات تقویت انگاره‌های عمل‌گرایانه و سنتی مبتنی بر پیشبرد منافع و حداکثرسازی آن در دوران پوتین گردید.

۲. سال ۲۰۰۰: الگوی مهار و تقابل؛ مبتنی بر همکاری بین‌المللی

در ابتدای این دوره و در فاصله سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ مجموعه حوادثی در صحنه بین‌المللی رخ داد که زمینه شکل‌گیری تصمیمات و چگونگی اجرایی‌سازی آن توسط بازیگران عمده بین‌المللی از جمله آمریکا و روسیه را رقم زد. برای کشور روسیه این تحولات به منزله احساس تحقیر ملی بود به نوعی که در ادامه مسیر و شدت رویکرد آمریکایی‌ها،

نشانه‌هایی از رویارویی‌های جدی‌تر میان طرفین به وضوح مشاهده می‌شد. از جمله در بحران سال ۱۹۹۹ کوزوو، روس‌ها به گونه‌ای غیرقابل باور شاهد از بین رفتن یکی از مهم‌ترین ژئوپلیتیک‌های خود توسط ناتو و آمریکا بودند. در جریان ماجرای کوزوو که بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، روس‌ها اعتراض خود را به گسترش دامنه عملیات ناتو و تغییر دامنه آن از تهدید کشور عضو به گسترش در خارج از مرزهای اعضا، ابراز داشتند. در این ارتباط پریماکف سفر خود را به واشنگتن در آسمان اقیانوس آتلانتیک شمالی (اطلس) لغو نمود و به خلبان دستور برگشت را صادر نمود (کرمی، همان: ۱۴۰).

ماجرا در تابستان ۱۹۹۹ با عملیات نظامی در چچن و داغستان شکل انتقادی به خود گرفت و غرب در صدد فشار به روس‌ها برآمد. به طوری که در جریان نشست سازمان امنیت و همکاری اروپا در استانبول ترکیه، غرب به شدت از روسیه انتقاد نمود و ماجرا تا آنجا پیش رفت که یلتسین نشست را ترک کرد. جنگ چچن از اولین تجارب پوتین نیز در دوران نخست وزیری به شمار می‌رفت.

اولین دهه پس از جنگ سرد در آمریکا مصادف با دوران ریاست جمهوری بوش پدر و کلینتون بود که هر کدام از دو جناح متفاوت جمهوریخواه و دموکرات به قدرت رسیده بودند. در این مقطع هرج و مرج گونه در نظام بین‌الملل که ایالات متحده در صدد تثبیت حاکمیت خود و نمادهایش بود، تلاش نمود تا از ظهور هر قدرتی که برتری این کشور را در مناطق مهم به چالش بکشد، جلوگیری به عمل آورد. استراتژی دو رئیس جمهور در این دهه نسبت به امنیت ملی یکسان بوده و تنها تفاوت در چگونگی اجرا و روش‌های دستیابی به مقاصد بوده است. علاوه بر این، نگاه برتری‌جویانه به موضوعات بین‌المللی منجر شده بود تا با مراجعه و عدم مراجعه به قطعنامه‌های شورای امنیت و ادعای تهدید صلح جهانی در مناطق مختلف دنیا از جمله عراق، سومالی هائیتی و سرانجام یوگسلاوی و کوزوو مداخله نمود. تفسیر آمریکایی‌ها در آن دوره تهدید منافع ملی بوده و بر حمله پیشگیرانه تأکیدی نداشتند. این نوع تفسیر از تهدید و حضور نظامی در مناطق پرآشوب منجر به اصطحکاک آرا و دیدگاه‌ها با سایرین از جمله روسیه شده بود (بیلیس، ۱۳۸۳: ۲۱۷-۲۱۹).

با انتخاب پوتین در سال ۲۰۰۰ به عنوان رئیس جمهور جدید روسیه، سه سند و دکترین مهم نظامی، امنیتی و سیاست خارجی در این کشور تصویب شد. تفاوت‌های ماهوی این اسناد - به خصوص دکترین نظامی - با موارد قبلی آن بیانگر بازتعاریفی جدید در

نگاه‌های روسی نسبت موضوعات بین‌المللی در آغاز هزاره سوم بود. در دکترین نظامی جدید، روس‌ها بر این موضوع تاکید نموده بودند که از همه ابزارهای هسته‌ای و غیرهسته‌ای برای رویارویی با تهدیدها بهره خواهند گرفت. حال آنکه در دوره جنگ سرد این رویه به گونه‌ای دیگر تعریف می‌گردید. در آن دوره تاکید بر آن بود که شوروی هیچگاه به عنوان اولین کشوری نخواهد بود که از سلاح هسته‌ای استفاده می‌کند. چنین فضای رقابتی از سوی روس‌ها با دیدار پوتین از هند، چین، کوبا و کره شمالی همراه شد. علاوه بر آن، قرارداد گور-چرنومردین به طور یک طرفه از سوی روس‌ها لغو گردید. این قرارداد با آمریکایی‌ها جهت محدودیت همکاری‌های فنی-نظامی با ایران به امضاء رسیده بود. در این ارتباط روسیه به طور جدی گسترش همکاری‌های نظامی با چین، هند و حتی سوریه را پیگیری می‌نمود.

انتخاب جورج. دبلیو. بوش به عنوان چهل و سومین رئیس جمهور ایالات متحده و بروز وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ زمینه روابط روس‌ها و آمریکایی‌ها را دچار تغییر موقت نمود. تاکید نومحافظه‌کاران بر رویارویی با اسلام رادیکال و نیز همکاری جامعه جهانی با آنان در تغییر موقتی موضع روس‌ها موثر بوده است. دلیل این تغییر موضع روس‌ها مربوط به چالش‌هایی بود که در چین با آن مواجه بودند. در واقع، تعریف مشترک در آن مقطع از تروریسم منجر شده بودند تا روس‌ها بتوانند از آزادی عمل بیشتری در سرکوب معارضان رادیکال اسلام‌گرا در قفقاز برخوردار شوند.

در تداوم رویکرد همگرا با غرب به ویژه ایالات متحده، روس‌ها ایستگاه راداری و الکترونیکی خود را در کوبا که به گردآوری اطلاعات مبادرت می‌کرد، برچیدند. در این ارتباط یک معاهده کاهش سلاح‌های هسته‌ای میان دو طرف در ماه می ۲۰۰۲ به امضاء رسید و پیش از آن نیز در ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱ دو کشور بیانیه مشترکی را صادر کرده بودند. مجموع این رخدادها منجر به آن شده بود تا پوتین از آن دوره به عنوان پایان واقعی جنگ سرد یاد نماید و آمریکایی‌ها نیز روسیه را از زمره تهدیدهای امنیتی خود در سند بررسی دفاعی منتشر شده توسط پنتاگون در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱ خارج نمودند. روس‌ها در جنگ افغانستان کمک‌های خود را به جبهه متحد شمال که درگیر جنگ با طالبان بودند، ارسال می‌نمودند و پوتین به کشورهای متحد در نبرد افغانستان، پیشنهاد آمادگی روسیه برای مبارزه با تمامی اشکال تروریسم را داده بود. این در حالی بود که روس‌ها نسبت به جنگ علیه صدام توسط آمریکایی‌ها معترض بودند و به همراه آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها به

مخالفت‌های دیپلماتیک مبادرت می‌نمودند. اما هنگامی که جنگ به روزهای پایانی خود نزدیک می‌شد، روسیه ماهیت عمل‌گرایانه خود را نشان داد و به رغم اظهار مخالفت‌هایی که در دوما و افکار عمومی روسیه نسبت به آمریکایی‌ها می‌شد، درک خود را به سمت حفظ حداقل منافع موجود در قراردادهای خود با دولت عراق سوق داد. به طوری که مسکو بارها بر پابرجا بودن تعهدات دولت جدید عراق نسبت به معاهدات این کشور با روسیه تاکید می‌نمود. به طور کلی، روابط میان ایالات متحده و روس‌ها تا اواخر دوره ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و جورج بوش شامل موارد بسیار زیادی از تناقض در جهت‌گیری و تضاد نگاه‌ها بود. روند این روابط فاقد هر نوع استمرار، تداوم و ثبات بود. به نوعی که در سال‌های ابتدایی هزاره سوم نشانه‌هایی از رقابت جدی مبتنی بر تعارض و حداکثرسازی تضاد منافع جلوه می‌نمود و در مرحله بعدی الگوی رفتاری دو کشور شامل نشانه‌های همکاری و فهم مشترک از موضوع مقابله با تروریسم بود. به طور مثال در نگاه روس‌ها، در برهه‌ای، غرب گاهی به عنوان یک «شریک استراتژیک» مطرح می‌شد و در مقطع بعدی به مثابه «تهدید نظامی» یاد می‌گردید. مورد اخیر بی‌ارتباط با حضور حداکثری ایالات متحده در خاورمیانه و متحد بسیار زیادی قفقاز جنوبی - ژئوپلیتیک سنتی روس‌ها - در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نبود (Charap&Troitsky, 12).

۱.۲: مناطق و تعارضات؛ مرحله دوم

از جمله مناطقی که در این دوره از روابط روسیه و آمریکا، از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار بودند، می‌توان به قفقاز و آسیای مرکزی اشاره نمود. منطقه قفقاز به واسطه قرار گرفتن در ژئوپلیتیک حاکمیت شوروی سابق به مرز میان دو پیمان نظامی ناتو و ورشو تبدیل گشته بود. این جغرافیا خود اهمیت این منطقه را به واسطه موضوعات ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک دوچندان نموده بود. جمهوری‌های این منطقه پس از فروپاشی به تدریج خود را از حیطه نفوذ روسیه خارج کرده و صحنه سیاست بین‌الملل شاهد ورود ایالات متحده به منطقه سنتی نفوذ روس‌ها بوده است. در این ارتباط تامین مطلوبیت‌های استراتژیک قدرت‌های بزرگ در این منطقه موجبات افزایش نگرانی‌های امنیتی و کاهش ضریب امنیتی آن شد تا جایی که در سال ۲۰۰۸ منجر به رویارویی مستقیم روسیه و گرجستان گردید. در

واقع محصورسازی روسیه توسط ایالات متحده به واسطه اجرایی‌سازی سیاست سد نفوذ، با تعبیر کنترل یک ابرقدرت اتمی و رقیب صورت گرفت.

برژینسکی در کتاب ژئواستراتژی برای اوراسیا- صفحه شطرنج بزرگ سه هدف را برای حضور آمریکا در این منطقه برشمرده که از دقت در آن اهداف می‌توان نشانه‌های حضور حداکثری ایالات متحده را به خوبی درک نمود:

- جلوگیری از شکل‌گیری یک ائتلاف ضدآمریکایی در منطقه؛

- ایجاد یک سازوکار همکاری جویانه با شرکای سازش‌کار منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا (در راستای تأمین امنیت دلخواه آمریکایی)؛

- تثبیت جایگاه جهانی ایالات متحده در مسئولیت‌های بین‌المللی و تأکید بر عدم وجود جایگزین برای آن.

وی در ادامه تفسیر خود از چگونگی حضور آمریکا در این منطقه پیشنهاد می‌دهد تا ایالات متحده ضمن تلاش برای تقویت بنیان‌های نظامی و اقتصادی جمهوری‌های منطقه، استفاده و بهره‌برداری از منابع عظیم انرژی این مناطق را در دستورکار خود قرار دهد. این عمل از نگاه او منجر به تقویت جایگاه مستقل این کشورها در مقابل روسیه و نیز اهرمی خواهد بود در برابر ادعاهای سنتی روس‌ها.

در سال‌های ابتدایی هزاره سوم، آمریکا علاوه بر تاثیرگذاری در چگونگی روند بهره‌برداری، استحصال و انتقال انرژی این منطقه به اروپا، طرح مهم‌تری را با هدف تغییر در نظامات سیاسی این کشورها به واسطه طرح انقلاب‌های رنگی پیگیری نمود. موضوعی که در مورد دو متحد سنتی روس‌ها - یعنی اوکراین و گرجستان - اجرایی شد. روی کارآمدن نسل جدیدی از نخبگان در این کشورها از طریق انقلاب معروف به مخملی، منجر به بازتعریف جدید در حوزه مطلوبیت‌های مشترک با روسیه نیز شد. بخش عمده این نخبگان از تحصیل‌کنندگان در آمریکا بودند که به‌گونه‌ای موثر در این تغییرات ایفای نقش نمودند.

در این دوره، استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا که از دوره بیل کلینتون در دستورکار ایالات متحده قرار گرفته بود به طور جدی پیگیری شد. این طرح در زمان جرج بوش پدر، تحت پوشش مقابله با تهدیدهای ادعایی ایران و کره شمالی مطرح شد. بر اساس آن قرار بود رادار پیشرفته‌ای با قدرت کنترل شعاع شش هزار کیلومتر در کشور چک مستقر شود، تا نقش حلقه تکمیلی رادارهای آمریکایی مستقر در آلاسکا و کالیفرنیا را ایفا کند.

همچنین قرار بود برای مورد اصابت قرار دادن موشک‌های شلیک شده به سمت اروپا، موشک‌های ضد موشک در خاک لهستان مستقر شود. البته در درون جامعه روس نیز استقرار این سیستم در اروپا، منجر به توسعه تفکری در این کشور گردید که روسیه توان رویارویی با غرب را ندارند و تکیه بر نیروی منفرد این کشور در برابر این تحولات یک نوع اشتباه استراتژیک به‌شمار می‌رود (امیراحمدیان، ۱۳۸۸: ۹۴)؛ این تردید در جهت‌گیری به‌گونه‌ای متفاوت در دوره مدودیف و دوره اول اوباما مورد پیگیری قرار گرفت.

از سوی دیگر، جنگ با اسلام رادیکال طالبانی و تروریسم در افغانستان منجر به نزدیک شدن هرچه بیشتر آمریکا از ناحیه آسیای مرکزی به حوزه نفوذ روس‌ها شده بود. در روزهای ابتدایی، این حضور با استقبال روس‌ها برای رویارویی با دشمنان جهان متمدن تفسیر شد. در این ارتباط طرحی ارائه شد که در آن روس‌ها در حوزه مسایل اطلاعاتی و دسترسی به فضای کشورهای آسیای مرکزی و نیز کمک‌های بشردوستانه به جبهه ضدتروریسم و ضدطالبانی در افغانستان پیوستند. ایالات متحده نیز که در دهه ۹۰ میلادی در زمینه دموکراتیزه نمودن جمهوری‌های منطقه از طریق کمک‌های اقتصادی متمرکز بود، به موازات اثرگذاری در قفقاز بر توسعه منابع انرژی در آسیای مرکزی نیز تاکید می‌نمود. این تاکیدها از طریق پافشاری بر استراتژی جاده ابریشم است. به واسطه این راهبرد، موقعیت انحصاری روسیه در انتقال نفت و گاز طبیعی تضعیف می‌شد و بر تعداد فروشندگان این محصولات افزوده می‌گردید.

در سال ۲۰۰۶ «قانون استراتژی راه ابریشم»^۱ پیرو قوانینی که از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ در کنگره و سنا ایالات متحده تصویب شده بود، با توجه به ملاحظات و واقعیت‌های نظامی منطقه و به ویژه مسایل افغانستان تکمیل شد. در این راهبرد جدید، آمریکا وظیفه توسعه ظرفیت دفاعی داخلی و تامین امنیت مرزهای کشورهای واقع در طرح راه ابریشم را برعهده گرفت. «راه ابریشم جدید» به عنوان بخشی از استراتژی ضد شورش آمریکا برای مقابله با عملیات‌های چریکی در منطقه محسوب می‌شود؛ نظیر راه‌های تجهیز نیروهای اشغالگر آمریکا و ناتو در افغانستان که از طریق روسیه می‌گذرند و در آمریکا آن را اولین قدم تحقق طرح «راه ابریشم جدید» می‌دانند. قانون سال ۲۰۰۶ به طور نامحسوس به روسیه اشاره دارد و بر کم رنگ شدن نقش آن تاکید نموده است. در این قانون بر لزوم جلوگیری از

^۱. Silk Road Strategy Act

برقراری انحصار منابع انرژی و زیرساخت‌های انتقال انرژی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی توسط هر کشور دیگر تاکید شده است، چرا که این امر دسترسی آمریکا به منابع انرژی را محدود می‌سازد.

به‌طور کلی، مهم‌ترین موضوعات متنوع در مقطع سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ شامل جنگ افغانستان، استقرار نظامیان آمریکایی در جمهوری‌های آسیای مرکزی، جنگ عراق، خروج آمریکا از پیمان «ای‌بی‌ام»^۱، تلاش ایالات متحده برای گسترش ناتو به سمت شرق و الحاق جمهوری‌های استقلال یافته همچون اوکراین در آن و فرصت‌طلبی آمریکا برای استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا بودند. تا سال ۲۰۰۶ پوتین رئیس‌جمهور روسیه تلاش نمود تا با توجه به محدودیت‌های ساختاری کشورش و نیز ضرورت‌های مبارزه با اسلام رادیکال در چین، از طریق پذیرش یکه‌تازی‌های آمریکا در مناطق سنتی نفوذ خویش به مسامحه بگذرد و در واقع به نوعی وضعیت ایجاد شده از سوی نومحافظه‌کاران را بپذیرد. در این دوره اگر پوتین با حضور آمریکا در افغانستان موافقت نمود و نسبت به حمله عراق مبادرت به مخالفت‌های دیپلماتیک نمود و حتی پیرامون روابط نظامی آمریکا و گرجستان تا حدودی مخالفت خاصی ننمود، اما در عین حال با کوچکترین فرصت درصدد کسب مطلوبیت‌های استراتژیک ملی بود. این فرصت جویی بعد از سال ۲۰۰۶ و در اواخر دوره ریاست جمهوری پوتین رنگ و بوی تقابل‌گرایانه به خود گرفت. افزایش درآمدهای نفتی روسیه از سال ۲۰۰۶ که به عنوان یک اهرم مهم در روابط روسیه و غرب ایفای نقش می‌نمود (Shlapentokh, 2006: 22)، رویکردهای یک‌جانبه‌گرایانه ایالات متحده و نفوذ و تاثیر بیش از انتظار آنان در مناطق سنتی نفوذ روس‌ها به علاوه وقوع انقلاب‌های رنگین در برخی از جمهوری‌های تازه استقلال یافته از طریق اعمال نفوذ مستقیم آمریکایی‌ها از جمله مهم‌ترین دلایلی بودند که باعث شدند تا از این زمان تا پایان دوره ریاست جمهوری، پوتین فضای رویارویی و مقاومتی نسبت به آمریکا داشته باشد.

۳. عصر همسویی و همکاری روابط: ۲۰۰۸-۲۰۱۱

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و خروج نیروهای نظامی روسیه از گرجستان موجبات کاهش نفوذ روس‌ها در آن کشور را فراهم آورد. این موضوع به توانایی قدرت

^۱. The Anti – Ballistic Missile Treaty

نیروهای سیاسی گرجی طرفدار روسیه نیز در داخل گرجستان لطمه شدیدی وارد ساخت. به نوعی که با وقوع انقلاب رنگین این کشور و روی کار آمدن نیروهای طرفدار غرب در آن موجی از احساسات ضد روسی در این کشور شروع شد که نقطه اوج آن در ماجرای استقلال ناحیه آبخازیا و اوستیای جنوبی قابل مشاهده بود (Alison, 2008: 5). به موازات پیشنهاد عضویت گرجستان در ناتو توسط غرب، روس‌ها نیز به اعلام حمایت از استقلال اوستیای جنوبی پرداختند و به اقدام نظامی علیه گرجستان مبادرت نمودند. در واقع، بحران اوستیای جنوبی را می‌توان برآیند افزایش رویارویی‌هایی دانست که از اواخر دوره ریاست جمهوری پوتین باقی مانده و بر روابط روسیه و آمریکا سایه افکنده بود (Grigoryan, 2012: 1-2). این تضادها منجر شد تا از دوره ریاست جمهوری مدودیف به عنوان عصری پرتنش در روابط روس‌ها با غرب یاد شود؛ اما با روی کار آمدن باراک اوباما این الگوها به گونه‌ای دیگر رقم خورد. در این دوره روابط میان روسیه و آمریکا که در نتیجه وجود رویکردهای امنیتی در هر دو کشور شکل گرفته بود به سمت تعادل‌گرایی و موازنه محدود پیش رفت. در واقع، وجود قدرت بزرگ منطقه‌ای چون روسیه در حوزه اوراسیا از قدرت مانور آمریکا به شدت کاسته بود و کشورهای این منطقه حول محور روسیه روابط خود را سامان بخشیدند. تلاش آمریکا جهت به کارگیری ابزارهای نظم‌بخش منطقه‌ای با واکنش شدید روسیه مواجه می‌شد؛ اما ایالات متحده در این دوره تلاش نموده است تا جهت استیلای قدرت و اقدام استراتژیک بعدی مداوم ارتباط خود با حلقه‌های منطقه‌ای‌اش را حفظ نماید (Salzman, 2010: 35).

در زمان ریاست جمهوری مدودیف، وی سعی داشت تا رویکردهای نوینی را به اقتصاد بیمار روسیه تزریق نماید. اقتصادی که در میان رویکردهای امنیت‌محور گذشته مغفول مانده بود. از طرفی برخلاف پوتین، بر ابعاد شخصیتی مدودیف، نگاه امنیتی حکم‌فرما نبود و رفع مشکلات اقتصادی روسیه، از اولویت‌های برنامه‌های وی بود. شعار مدودیف در این زمینه تغییر اقتصادی از طریق سیاست عمل‌گرا مبتنی بر جذب سرمایه و فناوری و بهبود نسبی رفاه بود. در این راستا تلاش نمود تا این سیاست را از طریق عدم تکیه بر صنایع مبتنی بر نفت و گاز و به طور کلی انرژی به پیش ببرد. در واقع، روسیه به واسطه موقعیت برتری که در تامین بخش عمده‌ای از نیاز انرژی اروپا به دست آورده بود، اما همچنان به گونه‌ای نامتوازن در سایر حوزه‌ها هم وابسته به سایر کشورها بود و هم از رشد ناقصی

برخوردار گشته بود. این موضوع ضرورت اصلاح زیرساخت‌های اقتصادی و پرداختن کمتر به موضوعات امنیتی را در این کشور نشان می‌داد.

روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به رغم نداشتن قدرت و امکان اثرگذاری پیشین خویش در ابعاد بین‌المللی، اما با توجه به عضویت در شورای امنیت سازمان ملل متحد و داشتن توان هسته‌ای و ژئوپلیتیک گسترده، همچنان می‌توانست بر رفتارهای آمریکا تاثیرگذار باشد. این موضوع منجر به آن شده بود تا نقش این کشور در نزد غرب غیرقابل انکار تعبیر شود (Rumer & Stent, 2009: 11). درباره چگونگی مواجهه و رویکرد نسبت به روسیه در دوران جدید در میان سیاستمداران آمریکایی دو دیدگاه متفاوت همواره وجود داشته است:

الف- دیدگاه اول مطلوبیت‌های آمریکا را فارغ از فضای جنگ سرد پیگیری کرده و معتقد است به جهت جلوگیری از تبدیل یک تهدید (روسیه) به تهدید بزرگتر لازم است تا به این کشور در بیشتر مواقع مساعدت صورت پذیرد (Edwards & Kemp, 2006:48). در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی، همچنین در آغاز جنگ با تروریسم توسط دولت بوش و نیز سال‌های اولیه ریاست جمهوری باراک اوباما این دیدگاه در ارتباط با روسیه به کار گرفته شده است.

ب- دسته دوم بر این اعتقاد هستند که این کشور پس از فروپاشی شوروی دچار ضعف‌های فراوانی گشته است که هنوز نیز نتوانسته است از آنها رهایی یابد. لذا لازم است در راستای حداکثرسازی منافع ایالات متحده در امور این کشور دخالت نمود (Kennedy, 2012). با طرح موضوع «ریست» در روابط با روسیه توسط اوباما که جهت بازسازی مناسبات مطرح شد موضوعاتی چون جایگزینی پیمان استارت، همکاری در افغانستان و تعامل پیرامون ایران و کره شمالی مورد بررسی قرار گرفت. این در حالی بود که بعد از ماجرای استقلال اوستیای جنوبی که موجب تیره شدن روابط طرفین گشته بود، انتظار افزایش حجم همکاری از هیچ‌یک از آنها قابل مشاهده نبود (Alcaro & Alessandri, 2009: 5). اما بیانیه مشترک اوباما و مدودف در آوریل ۲۰۰۹ در لندن ضمن تاکید بر حل مسایل و مشکلات اقتصادی دوجانبه، حاوی مطالب و موضوعاتی پیرامون همکاری در حوزه امنیت بین‌الملل و از سرگیری مذاکرات کاهش تسلیحات استراتژیک هسته‌ای بود.

وجه تشابه این دوره نسبت به دهه ۹۰ میلادی برطرف نمودن معضلات و مشکلات اقتصادی جامعه روسیه بود و مسایل امنیتی همچنان با تردید و دقت مورد ملاحظه قرار می‌گرفت. هفت بار دیدار روسای جمهور دو کشور با یکدیگر و تشکیل کارگروهی متشکل از پریماکف و کیسینجر که با بررسی مسایل طرفین، پیشنهادهاتی را به آنان ارائه نموده بودند، نیز از جمله نتایج بهبود روابط بود. به طور مثال از عمده پیشنهادهات این کارگروه می‌توان به عدم ممانعت آمریکا از پیوستن روسیه به سازمان تجارت جهانی، عدم انتقاد آمریکا از شرایط حقوق بشر در روسیه، تایید نقش روس‌ها در حوزه سنتی آن یعنی حوزه جامعه کشورهای مستقل همسود، تجدید نظر در سیستم دفاع موشکی شرق اروپا، تلاش برای مشارکت روس‌ها در پرونده هسته‌ای ایران. هنری کیسینجر در اجلاس سالانه شورای روابط خارجی آمریکا در مارس ۲۰۱۳ نیز بر اهمیت نگرانی‌های مسکو نسبت به رویکردهای آمریکا هشدار داد و دولتمردان آمریکایی را متوجه این نگرانی‌ها نمود.

امکان تعامل همکاری‌جویانه و متقارن میان آمریکا و روسیه در دوره اخیر در حالی به وجود آمده بود که ثبات و توازن در سیستم بین‌المللی نیازمند تعامل با سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی بود. در واقع، تمایز این دوران نشأت گرفته از ویژگی‌های بازیگران، شکل‌بندی قدرت، ابزارهای نظامی و نیز امکان تحرک بازیگران جدید در حوزه سیاست بین‌الملل است. در فضایی که مبتنی بر الگوی تعامل قدرت‌های بزرگ باشد، آنان می‌توانند تحولی را سازمان دهند که به موجب آن اولاً، زمینه‌های تبیین دستورکار منطقه‌ای و بین‌المللی مشخص شود؛ ثانیاً، بر سر مسائل جهانی و منطقه‌ای به ویژه موضوعاتی که آثار و عواقب بحرانی دارد، چانه‌زنی نمایند؛ ثالثاً در فضای رقابتی مبتنی بر همکاری میان طرفین، بازیگران موثر در سیاست بین‌الملل قادر خواهند بود تا تصمیمات نهایی و اثرگذاری را که در چارچوب موضوعاتی که مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی می‌شود، اتخاذ نمایند.

تلاش‌های صورت گرفته در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ بیانگر این مطلب بود که در هر دو کشور ادراکاتی مبنی بر نیل به توازن ظهور نموده است به طوری که در ورای این ادراکات، دستورالعمل‌های مرتبط با مسائل و موضوعات روز بین‌المللی در دستور کار آنها قرار گرفت. در این فضا کنش بازیگران بزرگ مبتنی بر همبستگی و تعامل به پیش می‌رفت. در واقع الگوی تعامل و همکاری در راستای وجود رقابت و تعارض میان این دو کشور از شاخص‌های موجود در روابط آنها می‌باشد. در موضوعاتی که کنش متقابل بازیگران اصلی در

سیاست بین‌الملل ماهیت متقارن دارد، اولاً، سود یک بازیگر اصلی به منزله زیان و تهدید برای دیگری محسوب نمی‌شود؛ این امر به منزله آن است که موضوع جدیدی شکل می‌گیرد و تهدید مشترک برای قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌شود.

در سال‌های پایانی دهه اول قرن بیست و یکم روسیه و آمریکا روابط خود را به گونه‌ای تنظیم نموده بودند که ضمن به حاشیه راندن اختلافات خود، زمینه را برای همکاری مشترک از طریق رعایت قواعد ساختار موجود نظام بین‌الملل دنبال نمایند؛ البته حساسیت طرفین نسبت به حدود فضای رقابتی در سال‌های ابتدایی ریاست جمهوری باراک اوباما بسیار مشهود بود. اما این دیدارها، رفت‌وآمدهای دیپلماتیک و قراردادهای جدید بار دیگر جای خود را به مفاهیم رقابتی شدیدتر در روابط دوجانبه واگذار نمود.

سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۰ ضمن تاکید بر تعامل با روسیه و پذیرش نقش جهانی این کشور، نیت خود را به گونه‌ای دیگر اعلام نمود. در این سند ایالات متحده از روسیه می‌خواهد تا از روندهای صلح‌گرایانه حمایت نماید و با رعایت قوانین بین‌المللی در اروپا و آسیا خود را به عنوان یک شریک جهانی قابل اطمینان معرفی نماید. انعکاس این‌گونه تحریک‌های امنیتی^۱ در میان سیاستمداران مسکو بازتاب‌هایی را ضروری می‌نمود که نوعی واکنش رفتاری و یا همان پاسخ استراتژیک^۲ به حساب می‌آمد. این موضوع، زیرساخت معادله محرک- پاسخ^۳ را در تبیین معادلات امنیتی طرفین و در شرایط ظهور بحران شکل می‌دهد. این امر در واقع، پاسخ روس‌ها به آن موضع بود که نشانه‌های امنیت و قدرت سیاست بین‌الملل را نمی‌توان براساس قالب‌های مبتنی بر زور و نفوذ به دست آورد. در سند سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۸ و دکترین نظامی سال ۲۰۱۰ به شدت با نمادهای یک‌جانبه‌گرایی در موضوعات بین‌المللی مخالفت شده بود و بر ضرورت پاسخگویی محکم به تهدیدات هسته‌ای و غیرهسته‌ای با استفاده از توانایی‌های هسته‌ای تاکید شده بود. بلکه نظر بر این بوده است که این امر بر اساس الگوهای دیگر از جمله سازمان دهی ارتباطات و شاخص‌سازی روابط در روابط همه دولت‌ها صورت پذیرد (..., 2010 and Военная доктрина ..., 2008, концепция внешней).

در صحنه استراتژیک با مذاکراتی که در فوریه ۲۰۱۰ میان دو کشور صورت گرفت، بنا گردید تا پایان سال ۲۰۱۸ تعداد کلاهک‌های هسته‌ای راهبردی به ۱۵۵۰ کاهش یابد،

¹. Security Stimulation

². Strategic Response

³. Stimulate-Response Equation

اما سپر موشکی آمریکا در شرق اروپا از تداوم تعهدات طرفین کاست. مسکو استقرار موشک‌های اسکندر را در غرب روسیه نوید می‌داد و در اقدامی دیگر زرادخانه‌های موشک‌های هسته‌ای خود را افزایش داده بود (روزنامه ایران ۹۰/۰۹/۱۲) در مورد این طرح پیش‌تر توافق ضمنی میان دو کشور صورت گرفته بود تا جهت روشن شدن ادراکات دوجانبه، اطلاعات کلیدی طرح در اختیار آنها قرار داشته باشد که این موضوع با خلف وعده آمریکایی‌ها روبرو گشت. روزنامه کامرسانت در این باره حتی به امکان عدم تایید صلاحیت سفیر جدید آمریکا_ مایک مک فول_ توسط سنا آمریکا به واسطه نگرانی از احتمال تحویل اطلاعات محرمانه درباره سامانه موشکی آمریکا در قاره اروپا به روسیه خبر داده بود. پوتین نیز که در کسوت نخست‌وزیر ابتدا در کوران انتخابات پارلمانی قرار داشت، نسبت به مداخلات آمریکایی‌ها در امور داخلی روسیه شدیداً انتقاد نمود. وی آمریکا را به دخالت در روسیه و تحریک ناآرامی‌های پس از انتخابات پارلمانی این کشور متهم کرده بوده، اعلام نمود که " غرب از قدرت هسته‌ای مسکو هراس دارد و به همین دلیل، برای طرح ریزی سناریوی انقلاب رنگی در روسیه تلاش می‌کند. همگان امروز با فلسفه انقلاب‌های رنگی خوب آشنا هستند و ما نیز می‌دانیم که هدف آن، برهم‌زدن ثبات حاکم بر جامعه روسیه است" (روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۰۹/۲۶). حملات و انتقادات پوتین بعد از پیروزی حزب خود - روسیه متحد- در انتخابات دوما، بسیار شدیدتر گشته بود. وی آمریکا را متهم نمود که خواهان اتحاد با هیچ کشوری نیست، بلکه نوکر و دنباله‌رو می‌خواهد. در اواخر سال ۲۰۱۱ نیز به دنبال فوت سرگی ماگنیتسکی - وکیل روسی - در زندان مسایل مربوط به حقوق بشر نیز از نقش پُررنگ‌تری در روابط روسیه و آمریکا برخوردار گردیدند.

از اواخر سال ۲۰۱۱ تا زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری روسیه در مارس ۲۰۱۲ تمامی شئونات و زوایای روابط آمریکا و روسیه تحت تأثیر حضور مجدد ولادیمیر پوتین در آن انتخابات قرار داشت. تحرکات جدید و عمدتاً پشتیبانی شده توسط آمریکایی‌ها با عنوان انقلاب سفید^۱ که پس از مرگ ماگنیتسکی^۲ در روسیه و میان گروه‌های مختلف اجتماعی به اوج خود رسیده بود، فضای سیاسی این کشور را تا چندین ماه پس از اتمام انتخابات همچنان ملتهب باقی نهاده بود. روس‌ها، ایالات متحده و سفیر این کشور مایک

1. Russian White Revolution

2. Sergei Magnitsky

3. Michael McFaul

مک فول را متهم به برقراری ارتباط با گروه‌های معارض اجتماعی می‌کردند و از سوی دیگر آمریکایی‌ها منکر هرگونه حمایت نسبت به این گروه‌ها می‌شدند، اما مک فول ضمن تایید دیدار با این گروه‌های معترض، از اقدامات خویش که مورد اعتراض رسانه‌های روسی واقع شده بود، اظهار تاسف نمی‌نمود.

مذاکره طولانی تسلیحاتی روسیه و آمریکا نیز که قرار بود با پیمان استارت جدید به ثمر بنشیند، ناگهان با اعلام استراتژی جدید واشنگتن مبنی بر استقرار سپر موشکی در اروپا، تغییر مسیر داد و دمیتری مدودیف رئیس جمهور روسیه با اتخاذ موضعی که نشان‌دهنده احیای بدبینی روس‌ها به غرب است، تهدید کرد که سامانه موشکی آمریکا را هدف قرار می‌دهد. رهبران کرملین که از ابتدا طرح بزرگ آمریکا در زمینه سپر موشکی را به چشم یک تهدید ژئوپلیتیک می‌دیدند؛ همواره خواهان دریافت ضمانت‌های کتبی حقوقی بودند، مبنی بر این که سامانه دفاع موشکی آمریکا که با همکاری ناتو شکل گرفته است، مسکو را هدف نمی‌گیرد. گویی پوتین و شاگردان وی دریافته بودند که این پیش شرط دست طرف آمریکایی را به خوبی باز می‌کند؛ این چنین نیز گردید، آمریکا از ارائه تعهد کتبی امتناع ورزید و این امر سبب گردید، روس‌ها تقریباً هر روز از طریق رسانه‌ها به این مسئله اعتراض کنند.

اوج فضای تخاصمی میان دو کشور مربوط به اظهارات نیکلای ماکاروف^۱ رئیس ستاد کل نیروهای مسلح روسیه بود. به دنبال تشدید اختلاف‌ها میان مسکو و واشنگتن بر سر سپر دفاع موشکی قاره اروپا، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح روسیه اعلام کرد، کشور وی در صورت مواجهه با تهدید تمامیت ارضی خود بمب اتمی به کار خواهد گرفت. همچنین هشدار داد در دکترین نظامی روسیه شرایطی که در آن سلاح اتمی به کار گرفته می‌شود به صراحت قید شده است. ماکاروف با بیان اینکه در حال حاضر روسیه به تجهیز نیروی راهبردی خود مشغول است، اعتقاد داشت، "در این راستا قرار است، زیر دریایی‌های اتمی جدیدی در اختیار نیروهای مسلح روسیه قرار گیرد و ناوگان هوایی راهبردی کشور نوسازی و موشک‌های بالستیک جدید از نوع «یارس» به واحدهای موشکی تحویل داده شود" (روزنامه ایران، ۱۳۹۰/۱۱/۲۷). همچنین دمیتری راگوزین^۲، معاون امور دفاعی نخست وزیر روسیه

^۱. Nikolay Yegorovich Makarov

^۲. Dmitry Rogozin

اعلام کرد، نیروهای مسلح این کشور به زیر دریایی‌های اتمی جدید کلاس «۹۵۵ باری» و موشک‌های قاره‌پیمای دریا به سطح «بولوا»^۱ مجهز خواهند شد. راگوزین در جلسه علنی دومای روسیه آزمایش این تسلیحات را موفقیت‌آمیز دانست به طوری که از تحویل آن در سال ۲۰۱۲ به ناوگان روسیه خبر می‌داد (روزنامه ایران، ۱۰/۱۲/۱۳۹۰).

پوتین و اوباما؛ روابط نوین تعاملی - رقابتی

موضوعات مطرح شده پیرامون انتخاب دوباره پوتین به عنوان رئیس جمهور روسیه در مارس ۲۰۱۲ و تلاش‌های دولت اوباما در راستای عدم تحقق این امر، منجر گردیده بود تا روابط دو کشور آینده متفاوتی با آنچه در دوره مدودیف پیگیری می‌شد را نوید دهد. از سویی، آمریکا ضمن حمایت از مخالفان پوتین، رقیب خود را به تعامل با مخالفان و شنیدن صدای آنان فرا می‌خواند و از سوی دیگر پوتین نیز اعتراضات شدید خود را نسبت به دخالت‌های ایالات متحده در امور داخلی کشور متبوع آن ابراز می‌داشت. در این راستا، پوتین از یک سو با تاکید بر احساسات ملی‌گرایانه روس‌ها که همواره تقابل با آمریکا را امری ضروری می‌دانند و نیز از سویی دیگر، تقسیم و فروپاشی شوروی سابق را با ناراحتی، مهم‌ترین حادثه ناگوار ژئوپلیتیک قرن قلمداد می‌نمود؛ به گونه‌ای متمعدانه تمایلات وطن‌پرستانه روس‌ها را هدف قرار داده بود و از آن در راستای مواجهه با جریان‌های روبه رشد مخالف خویش و حامی غرب بهره می‌جست.

انتخاب پوتین در سیاست خارجی روسیه و ابعاد بین‌المللی نیز تاثیر و نتایج مختص به خود را به دنبال داشته است. از سویی دست نیافتن به نتایج مطلوب در فضای بازسازی روابط با آمریکا و نیز عدم بهره‌مندی ژئوپلیتیک از دوره پس از جنگ در لیبی نیز به تکوین این نتایج کمک نموده است. از سوی دیگر، روسیه که تصور می‌نمود، آمریکا با استناد و بهره‌مندی به جامعه ملل جهانی درصدد حمایت از مخالفان معمر قذافی می‌باشد، با پایان عملیات نظامی و آشکار شدن نتایج حداکثری آن، نه برای خویش و بلکه برای آمریکا و هم‌پیمانان آن، بر آن شد تا در موارد بین‌المللی مشابه از همراهی بی‌بهره با ایالات متحده خودداری نماید. در واقع، خوش‌بینی روس‌ها نسبت به راهبرد ایالات متحده که منبعث از نتایج از سرگیری در روابط با آنان بود، ابعاد فرافکنانه خود را به روسیه نمایاند و آنان را متقاعد نمود که غرب هنوز در ابعاد بین‌المللی به نقش و شخصیت آنها اعتقادی ندارد و

ضرورت‌های منفعتی روس‌ها را در نظر نمی‌گیرد. در این راستا با بازگشت پوتین به جایگاه ریاست جمهوری روسیه، ضمن همکاری‌هایی در برخی حوزه‌های اقتصادی، شاهد اوج تضادهای منفعتی و رویارویی بین‌المللی به طور ویژه در موضوع سوریه بوده‌ایم و در واقع، پوتین تا حدود زیادی هیچ یک از نتایج حاصله از بازنگری در روابط دو جانبه را به رسمیت نشناخت (Pomeranz, 2012). از سوی دیگر آلکساندر بورتنیکوف^۱ رئیس سازمان امنیت فدرال روسیه، از افزایش فشار ژئوپلیتیک آمریکا بر این کشور در گردهمایی سران سازمان امنیت فدرال روسیه به ریاست ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه در پایان سال ۲۰۱۲ خبر داد (ریانووستی ۲۰۱۳/۰۲/۱۴).

به طور کلی با کنار زدن قذافی از قدرت توسط غرب، موضوع سوریه از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ نشان‌دهنده جنبه دیگر رویارویی روسیه و آمریکا قلمداد می‌گردد. روس‌ها، رقبای آمریکایی را به حمایت از گروه‌های تروریستی مخالف دولت و پیشبرد اهداف خویش در قالب راهبردهای یک‌جانبه‌گرایانه مهمت می‌نمایند. یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی از سوی استفان والت، نیز مورد اعتراض واقع شد؛ وی دلیل این مطلب را در تعدد جابه‌جایی تصمیم‌گیرندگان دستگاه سیاست خارجی و نظامی ایالات متحده می‌داند. پوتین و لاوروف بارها در تشریح موضع کنونی روسیه در موضوع سوریه اشاره کرده‌اند که اشغال لیبی تجربه تلخی است که با سوءاستفاده از قطعنامه سازمان ملل در زمینه برقراری منطقه ممنوعه پروازی و هجوم نظامی به این کشور رخ داده است و نباید اجازه داد این امر بار دیگر تکرار شود. بدعت دیگر در عرصه بین‌الملل که در چارچوب قواعد و اصول شناخته شده بین‌المللی نمی‌گنجد، برپایی نشست‌های منطقه‌ای و تصمیم‌گیری در زمینه تغییر دولت در یک کشور است. روسیه کنونی پایبندی به قواعد بین‌المللی را جزء اصول سیاست خارجی خود و کمک‌کننده به شکل‌گیری جهان چندقطبی می‌داند و در کنار چین معتقد است، ساختار و قواعد نظام کنونی بین‌الملل با وجود ناعادلانه بودن آن به برقراری صلح و چندجانبه‌گرایی در عرصه جهانی کمک می‌کند. در همین راستا، روسیه ضمن تاکید بر حل و فصل موضوع سوریه از طریق سازمان ملل با هرگونه قطعنامه‌ای که درگیری در سوریه را تحت فصل هفتم منشور سازمان ملل قرار دهد و بهانه‌ای برای مداخله نظامی ایجاد کند مخالفت می‌کند. تعارضات جدی در جهت‌گیری‌های

^۱. Alexander Bortnikov

2. <http://ria.ru/incidents/20130214/922910045.html>

روسیه و آمریکا در موضوعات ژئوپلیتیک و منطقه‌ای جدید از جمله بحران سوریه، فعالیت‌های هسته‌ای ایران، حدود مالکیت و بهره‌مندی منابع قطب شمال، سپر دفاع موشکی شرق اروپا باعث گردید تا روس‌ها به منظور کاهش واگرایی و تاکید بر ایستارهای چندجانبه بین‌المللی اقدامات مشترک و هماهنگی را در مراودات خود با ایالات متحده ترجیح دهند. دیدگاه پوتین بر این اصل مبتنی است که بدون موافقت صریح و عملی بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، احتمال کنترل فضای بین‌المللی بسیار مخاطره‌آمیز می‌باشد.

تداوم این فضای غیرشفاف در حالی است که چاک هگل^۱، وزیر دفاع آمریکا در کنفرانس مطبوعاتی در مارس ۲۰۱۳ در واشنگتن اعلام کرد، مرحله چهارم و نهایی سیستم دفاع موشکی فزاینده‌ای شده اروپا لغو شده است؛ این سخن بدین معنی است که آمریکا، مرحله نهایی سپر موشکی اروپا را به دلیل وجود مشکلاتی در توسعه و تامین مالی آن لغو کرده است. مطابق با طرح اولیه که روسیه به شدت با آن مخالف بود در نظر بود، موشک‌های ره‌گیر پیشرفته تا اوایل دهه آینده در لهستان و احتمالاً رومانی مستقر شوند. لغو این برنامه در راستای برنامه بازسازی یک طرح از جمله هزینه یک میلیارد دلاری با هدف افزودن ۱۴ موشک ره‌گیر جدید به ۲۶ موشکی که اکنون در سیلوهای زیرزمینی در آلاسکا مستقر هستند، انجام می‌شود. این طرح قرار است تا سال ۲۰۱۷ میلادی اجرا شود (روزنامه وطن امروز، ۱۳۹۱/۱۲/۲۸).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب واقع‌گرایی تدافعی در صدد پاسخ به این پرسش برآمد که ترتیبات منتخب میان دو کشور روسیه و آمریکا در نتیجه کدام مضامین و مفاهیم پیگیری می‌گردد. در نگاه واقع‌گرایان تدافعی، نظام بین‌الملل و ساختار آن از ماهیتی آنارشیک برخوردار بوده که منجر به ایجاد نگرانی میان کشورها درباره جایگاه آنها می‌شود. در چنین فضایی کشورها مبادرت به اتخاذ رفتارهای منطقی نموده که مبتنی بر هزینه و فایده می‌باشند. در چنین فرایندی می‌بایست دولت‌ها یا از رهیافت تبعیت پیروی نموده و یا اینکه به موازنه مبادرت نمایند. این موضوع به میزان قدرت و برداشت کشورها از امنیت نسبی‌شان بستگی دارد. طبعاً اتخاذ سیاست موازنه با قدرت هژمون هزینه‌های فراوانی را به

همراه خواهد داشت، ولی بازیگر موازنه‌گر می‌بایست از حداقل منابع جهت موازنه برخوردار بوده باشد.

ایجاد موازنه بین‌المللی یکی از کارویژه‌های اصلی روسیه در عصر کنونی محسوب می‌شود. این امر از راه‌های مختلفی پیگیری خواهد شد. این الگو با همکاری‌های استراتژیک در مدیریت بحران‌های بین‌المللی و براساس شکل‌بندی‌های قدرت پیگیری می‌شود. یعنی اینکه مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، فناوری و دیپلماتیک که بر سیر بحران‌های منطقه‌ای تاثیر می‌گذارند، را شامل می‌شوند (پریماکوف، ۱۳۹۱). الگوی رفتاری متقابل این کشور در برابر ایالات متحده در حوزه‌های مربوط به امنیت بین‌الملل در قالب بازدارندگی و چگونگی کنش و تعامل آن با این کشور در حوزه‌های مربوط به امنیت منطقه‌ای با مدیریت بحران پیگیری می‌شود. همان‌طور که بدیهی است در نگاه واقع‌گرایی، فضای بین‌المللی و منطق ساختار آن بر افزایش قدرت همواره تاکید دارد. بدین ترتیب هرگونه بحران در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی براساس شکل ویژه‌ای از تعامل، همکاری و رقابت در حال پیگیری از سوی قدرت‌های بزرگ می‌باشد. لازمه این روند آن است که هیچ یک از قدرت‌ها نمی‌توانند تحرک استراتژیک خود را محدود و یا اینکه در آن ایجاد وقفه نمایند. وجود همکاری و رقابت در الگوی روابط دو کشور بدان معنا است که اگرچه دو کنشگر در موضوعات متعدد منطقه‌ای و بین‌المللی کنش‌های متفاوت و رقابت‌های متنوعی دارند، اما این امر به معنای نادیده گرفتن واقعیات بین‌المللی در ساختار کنونی نمی‌باشد. به طور مثال در بحران‌های منطقه‌ای که بر مدیریت بحران مبتنی است به‌رغم رویکردهای یک‌جانبه ایالات متحده، شاخص‌های رفتاری به‌گونه‌ای سازماندهی شده است که با همکاری و مشارکت مبادرت به تخلیه انرژی نیروهای منطقه‌ای می‌نمایند و سعی در مدیریت منازعات منطقه‌ای دارند. پاره‌ای از منازعات بین‌المللی و نیز منطقه‌ای با مداخله دوسویه و یا یک سویه به حل و فصل ختم می‌گردد. در چنین وضعیتی، جلوه‌هایی از موازنه نسبی شامل «قدرت ایزاری»، «قدرت ساختاری» و «حمایت بین‌المللی» شکل می‌گیرد. البته اگر چنانچه مدیریت بحران‌های منطقه‌ای که روسیه و آمریکا در روابط خود آن را لحاظ می‌نمایند، همچون دوران جنگ سرد به سمت عدم توازن منطقه‌ای پیش رود، این امر منجر به بی‌ثباتی و تشدید عدم تعادل در فضاها و منازعه خواهد شد.

تداوم وضعیت موجود در روابط روسیه و آمریکا منوط به این مطلب خواهد بود که جلوه‌هایی از توازن در روابط آنها به وجود آید. اما این موضوع با توجه به ابعاد فراگیر و البته رو به ضعف قدرت آمریکا در برابر روسیه از جامعیت لازم برخوردار نیست؛ اما با این حال هنوز می‌توان نشانه‌های توازن در روابط دو کشور را در دستور کار قرار دادن استراتژی بازدارندگی از سوی هردوی آنها قلمداد نمود (کولایی و نوری، ۱۳۹۱). اگرچه تاکنون خلاهای بسیار اندکی در معادله بازدارندگی آمریکا و روسیه ایجاد نشده، اما ظهور نیروهای حاشیه‌ای، ضعف ساختاری روسیه در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نیز مداخله‌گری گسترده آمریکا در موضوعات بین‌المللی، منجر به زمینه افول قدرت و گسترش تهدیدات جدید شده است (U.S nuclear and extend deterrence, 2010: 49-53). از این رو، ساختار روابط میان دو بازیگر به دلیل ماهیت فلسفی کنشگری آنها در صورت مداخله‌گرایی گسترده طرف آمریکایی و عدم ایجاد موازنه منطقه‌ای در موضوعات و محیط‌های بحرانی همچون سوریه دچار شکاف و فرسایش شدید خواهد شد.

منابع و مأخذ

- اسدی، علی اکبر (۱۳۸۹)، «واقع‌گرایی و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۸۹.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۸)، «بررسی علل و پیامدهای حضور ایالات متحده در قفقاز»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره دوم.

- بوزان، باری (۱۳۸۹)، ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ (سیاست‌های جهانی در قرن بیست و یکم)، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، مترجم ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات معاصر تهران.
- پریماکوف، یوگنی (۱۳۹۱)، دنیای بدون روسیه؟، تهران، موسسه مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس).
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، فدراسیون روسیه؛ هویت، دولت و مسئله غرب، تهران، دفتر مطالعات وزارت خارجه.
- کولایی، الهه و نوری، علیرضا (۱۳۹۱)، «معمای امنیت و آینده نظام کنترل تسلیحات دوجانبه بین روسیه و آمریکا»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۱.
- لطفیان، سعیده (۱۳۸۷)، «اهمیت راهبردی و ژئوراهبردی اوراسیا»، فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره ۹.
- نیکسون، ریچارد (۱۳۸۵)، ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۶۸.

- Alcaro, Riccardo & Alessandri, Emiliano (2009), *Re-Setting US-EU-Russia Relations; Moving beyond Rhetoric*, Available at: <http://www.iai.it>.
- Allison, Fiona (2008), *Recent Tensions between Russia and the West*, Available at: <http://www.csa.com/discoveryguides/discoveryguides-main.php>.
- Allison, Graham & D. Blackwill Robert (2011), *Russia and U.S. National Interests, Why Should Americans Care?* Center for the National Interest & Belfer Center for Science and International Affairs, Available at: <http://belfercenter.ksg.harvard.edu>.
- Berry, Ken. Lewis, Patricia. Pélopidas, Benoît. Sokov, Nikolai & Wilson, Ward (2010), *Delegitimizing Nuclear Weapons: Examining the Validity of Nuclear Deterrence*, Available at: www.cns.miis.edu.
- Charap, Samuel & Troitskiy, Mikhail (2011), *U.S.-Russia Relations in Post-Soviet Eurasia; Transcending the Zero-Sum Game*, Available at: www.us-russiafuture.org.
- Edwards, John & Kemp, Jack (2006), *Russia's Wrong Direction: What the United States Can and Should Do*, Available at: www.cfr.org.
- Graham, Thomas (2008), *U.S.- Russia Relations; Facing Reality Pragmatically*, Available at: www.csis.org.
- Grigoryan, Suren (2012), "U.S.-Russia: My Enemy, My Partner?", *Foreign Policy Journal*, January 15, 2012, Available at:

- <http://www.foreignpolicyjournal.com/2012/01/15/u-s-russia-my-enemy-my-partner/>.
- Kennedy, Jacob (2012), U.S. Foreign Policy and Russia: The Role of Internal Debates and Politics, *E-International Relations the world's leading website for International politics*, Available at: www.e-ir.info.
 - Nation, R. Craig (2012), *Reset or Rerun? Sources of Discord in Russian-American Relations*, Available at: www.elsevier.com/locate/postcomstud.
 - Pomeranz, William (2012), *Moving Beyond the Reset*, Available at: www.wilsoncenter.org.
 - Quinlivan T. James & Olikier, Olga (2011), *Nuclear Deterrence in Europe; Russian Approaches to a New Environment and Implications for the United States*, Available at: <http://www.rand.org>.
 - Salzmann S., Rachel (2010), "S Policy toward Russia; a Review of Policy Recommendations, Designing U.S. Policy toward Russia", Project at the American Academy of Arts & Sciences. Available at: www.amacad.org.
 - Shlapentokh, Dmitry (2006), *Russia's Approach to the USA: between Hate and Love*, Center for Strategic Research, Autumn-Winter 2006, Available at: <http://sam.gov.tr/russias-approach-to-the-usa-between-hate-and-love/>
 - Steven Pifer, Richard C. Bush, Vanda Felbab -Brown, Martin S. Indyk, Michael O'Hanlon, and Kenneth M. Pollack (2010), *U.S Nuclear and Extend Deterrence: Considerations and Challenges*, Available at: www.brookings.edu.
 - Rumer B., Eugene & E. Stent, Angela (2009), *Repairing U.S.-Russian Relations: A long Road Ahead*, Institute for National Strategic Studies National Defense University & Center for Eurasian, Russian and East European Studies School of Foreign Service Georgetown University, Available at: www.amacad.org.
 - Walt, Stephan (1985), *Alliance Formation and the Balance of World Power, International Security*, Vol. 9, No. 4.
 - *Концепция Внешней политики Российской Федерации*, 15 July 2008, Available at: <http://www.kremlin.ru/acts/785>.
 - *Военная доктрина Российской Федерации*, 5 February 2010, Available at: http://www.kremlin.ru/ref_notes/461.

سایت های خبری، روزنامه‌ها:

- روزنامه ایران:

- الف: (شماره ۴۹۵۴ تاریخ ۱۳۹۰/۰۹/۱۲)، "ترکش‌های سپر موشکی بر روابط اوباما و کرملین".
- ب: (شماره ۴۹۶۴ تاریخ ۱۳۹۰/۰۹/۲۶)، "پوتین: مردم جهان از زورگویی آمریکا خسته شده‌اند".

- ج: (شماره ۵۰۱۲ تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۲۷)، "هشدار مسکو به واشنگتن درباره استقرار کشتی‌های آمریکا در دریای سیاه".
- خبرگزاری ایرنا (۱۳۹۰/۱۲/۱۰)، "روسیه ۶۶۰ میلیارد دلار برای تجهیز نیروهای مسلح خود هزینه می‌کند".
- روزنامه وطن امروز (شماره ۱۰۹۵ تاریخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۸)، "اروپا بدون سپر موشکی عقب‌نشینی سیستم موشکی آمریکا".
- خبرگزاری ریانووستی (۱۳۹۱/۰۲/۳۱)، "پوتین امیدوار است آمریکا بزودی اصلاحیه جکسون-ونیک را لغو کند".